



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَائِسُ»

الكافي، جلد ۱، صفحه ۲۶

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی، وظایفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

مارکسیسم

شناسنامه مطلب	
b-276-3	کد مطلب
بصیرتی/مباحث آموزشی/گام اول: اطلاعات سیاسی/مقدماتی	رده
مارکسیسم، مارکس	برچسب
	توضیحات

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی **نُمو**

nomov.ir

تعریف مارکسیسم

مارکسیسم یک سیستم اقتصادی و اجتماعی است که بر پایه تئوری‌های اقتصادی و سیاسی کارل مارکس و فردریش انگلس بنا شده است. دایره‌المعارف انکارتا به تلخیص در مورد این مکتب می‌نویسد: «تئوری‌ای که بر مبنای آن، تضاد طبقاتی، عامل اصلی ایجاد تغییرات اجتماعی در جوامع غربی فرض می‌شود» در واقع مارکسیسم، نقطه مقابل سرمایه‌داری است که در همین دایره‌المعارف این‌گونه تعریف می‌شود: «نظامی اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی نهاده‌های تولید و توزیع کالا که مشخصه آن وجود یک بازار آزاد رقابتی است که با انگیزه سود بیشتر هدایت می‌شود.» در تقابل با این تعریف، ویژگی اصلی مارکسیسم، مالکیت عمومی نهاده‌های تولید، توزیع و مبادله کالا است.

جهانیان از نظر مارکسیست

مارکسیست‌ها مجموع جهانیان را به ۲ گروه تقسیم می‌کنند و می‌گویند یا استثمارگر هستند یا استثمارشده، می‌گویند تاریخ چیزی جز محصول مبارزه طبقاتی بین انسانهای استثمارگر و استثمارشده نیست، یعنی عده‌ای منافع اقتصادی شان ایجاب می‌کند که در همان مرحله بمانند و مخالف پیشرفت ابزار تولیدند (گروه حاکم استثمارگر) و یک عده خواهان رشد و ترقی ابزار تولید و خلاصی از این وضع هستند (گروه استثمارشده) که این دوباره هم درگیر و مبارزه‌ای به وجود می‌آید که منجر به یک نظام جدید (جامعه جدید) می‌شود که در آن جامعه جدید علاوه بر ابزار تولید و منافع اقتصادی، آداب و رسوم و فرهنگ و مذهب و افکار و اندیشه در یک کلام همه چیز نسبت به جامعه قبلی تغییر می‌کند و بعد از مدتی دوباره این نظام جدید با مبارزه و درگیری که در خودش عامل ایجاد آن است می‌دهد به نظام دیگری تبدیل می‌شود. مارکسیسم آموزش‌رهایی طبقه‌ی کارگر از دست سرمایه‌داری است. (مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری عامل بدبختی مردم و کارگران است و باید با یک انقلاب از بین برود).

مارکس خودش مارکسیسم نبوده یعنی اینکه مارکسیسم بعدها بوسیله‌ی طرفداران او طرح ریزی شده است که معتقدند افکار و نظریات مارکس یک راه و روشی را برای نجات کارگران درست کرده است.

ویژگی‌های مارکسیسم در تفسیر رایج لنینیستی

۱. اعتقاد به ماتریالیسم به لحاظ هستی‌شناسی.

۲. اعتقاد به نسبی‌انگاری در حوزه معرفت‌شناسی و اخلاق.

۳. اعتقاد به حاکمیت قوانین دیالکتیکی بر طبیعت، جامعه و تفکر انسانی

۴. اعتقاد به هدف دار بودن تاریخ و سیر آن به سوی یک غایت مشخص و از پیش تعیین شده یعنی تحقق جامعه بی طبقه کمونیستی.

۵. اعتقاد به اصالت عامل اقتصاد به عنوان موتور محرک اصلی تاریخ.

۶. اعتقاد به اینکه دولت، تجسم اراده طبقات حاکم است و در همه ادوار تاریخ به استثناء جامعه کمون اولیه، دولت و طبقات اجتماعی متخاصم وجود داشته و دارند و با ظهور انقلاب کارگری و برقراری حاکمیت دولت سوسیالیستی (دیکتاتوری پرولتاریا) فاز اول کمونیسم که سوسیالیسم است تحقق یابد و پس از طی یک دوره تکاملی از دل جامعه سوسیالیستی که مبتنی بر حکومت طبقه کارگر است جامعه کمونیستی پدید می‌آید که فاقد دولت و تضاد طبقاتی و مالکیت خصوصی است.

تقسیم جوامع بشری

مارکس جامعه ی بشری را به پنج دوره تقسیم میکند:

۱- کمون اولیه (جامعه ی اشتراکی)

ابتدا مالکیت بر ابزار تولید ، عمومی بوده و هیچ کسی مالک چیزی نبوده است و هر چه بوده برای همه بوده اعم از سنگ و چوب و میوه و ولی بعد از مدتی با رشد ابزار تولید (از سنگ تبدیل به آهن) و پیدایش نیزه و تیر و کمان و ... عده ای از افراد مالک این ابزارها می شوند و در نتیجه مالکیت عمومی (اجتماعی) تبدیل به مالکیت خصوصی می شود و این امکان فراهم می شود که هر کدام تک تک و جداگانه به شکار روند. در نتیجه می توانستند چندین برابر احتیاجات مورد نیاز خود را تامین کنند. پس از آن مدتی بعد افرادی پیدا می شوند که از لحاظ فکری و جسمی قوی تر بوده وعده ی دیگری از افراد را به کار واداشته و استثمار می کنند. و جامعه ی یک دست تبدیل به جامعه برده داری می شود.

۲- جامعه ی برده داری:

صاحب برده میتواند او را مانند یک حیوان بخرد یا بفروشد.

در این دوره با توجه به اهلی کردن حیوانات گله داری و دامداری بوجود آمد. بعد از مدتی به دلیل کمبود علوفه برای حیوانات و حبوبات برای خود مجبور می شوند شیوه قدیم را ترک گفته و به دنبال ابزارتولید جدیدی برای تامین نیازهای خود باشند. در نتیجه با رشد ابزار تولید مانند خیش و داس و گاوآهن و کار بر روی زمین میسر می شود و منجر به پیدایش نظام فتودالی (ارباب - رعیت) می شود.

۳- جامعه ی فنودالی:

در این دوره ارباب و رعیت بوجود آمد (دهقان روی زمین کار می کرد بعد از مدتی عده ای از افراد کیسه ای را به پشت خود یا اسب خود می انداختند و به دنبال آنچه که ندارند و مبادله با آنچه که زیاد دارند به این طرف و آنطرف می رفتند و به این ترتیب پوله وری و تجارت اختراع شد (پول هم همین موقع اختراع شد). در نتیجه وسایل و ابزارهایی برای راحتی مبادله مانند چرخ و گاری و... اختراع شد و مراکزی بوجود آمد که تجارت و مبادله در آنجا صورت می گرفت که کم کم با وسعتی که پیدا کردند تبدیل به شهر شدند و تشکیلات شهری روز به روز برای زندگی راحت و جمع آوری ثروت و اعمال قدرت مناسب تر می شد تا آنجا که علاوه بر بازرگانان و صنعتگران - صاحبان اراضی و املاک هم رو به سوی شهرها می آوردند و از طرف دیگر با توسعه ی وسائل کشاورزی مانند تراکتور و... دیگر احتیاجی نبود که مثلاً ۱۰ نفر روی یک زمین کار کنند یک نفر بهتر و سریعتر از آنان می توانست کاری را انجام دهد. در نتیجه عده ای بی کار شدند و هجوم به سوی شهرها بردند و پیشه وری (آهنگری) را آغاز کردند در نتیجه جامعه تبدیل به سرمایه داری (بورژوازی) شد.

۴- جامعه ی سرمایه داری:

با وقوع انقلاب صنعتی که به پیدایش ماشین بخار و نخ ریزی انجامید باعث رونق شهر و توسعه و تسلط صنایع ماشینی و کارخانجات بزرگ شد - در برابر به جای کارگاه های کوچک با تعداد کمی کارگر - تعداد زیادی کارگراستخدام می کرد و مزد می پرداخت و صنعت بیش از گذشته احتیاج به کارگر داشت. چون کالاها را بهتر و ارزانتر از قدیم می ساختند - پیشه وران را از بین بردند و باعث شدند که میلیون ها کارگر کارخانه های بزرگ گردهم آیند .

شاخه های مارکسیسم

عدم تحقق پیش بینی های مارکس منجر به این شد که در طول زمان در مورد اندیشه مارکس دیدگاه های مختلفی مطرح شود و مارکسیسم به سه شاخه ی اصلی تقسیم می شود که هر کدام از این سه شاخه به شاخه های گوناگونی تقسیم می شوند.

۱- مارکسیسم اومانیسم (عقل گرا) که خود به دو شاخه ی مارکسیسم فلسفی و مکتب فرانکفورت تقسیم می شود.

۲- مارکسیسم کلاسیک (ارتدکس) که خود به دو شاخه ی مارکسیسم سوسیال دموکرات و مارکسیسم لنینیسم تقسیم می شود.

۴- مارکسیسم ساختار گرا.

واقعیت های جامعه ی مارکسیستی

شعار کمونیست ها: از هر کس به اندازه امکاناتش و به هر کس به اندازه ی نیازش. با این شعار توانستند توده ی مردم را فریب دهند و دولت موقتی را که بعد از تزار در روسیه روی کار آمده بود را کنار بزنند. در واقع این انقلاب در کشوری رخ داد که بر خلاف پیش بینی مارکس صنعتی نبود بلکه کشوری در شرایط نیمه فئودالی قرار داشت بود و همچنین چین نیز دارای همین ویژگی (دهقانی) بود.

۱- این انقلابات در کشورهایی رخ داد که دوران فئودالی را پشت سر می گذاشتند.

۲- در جامعه ی سوسیالیستی درست است که طبقه از بین رفت ولی طبقه ی جدیدی بوجود آمد بنام طبقه ی پرولتاریا که نماینده آن حزب کمونیست بود که وحشیانه ترین سرکوب و دیکتاتوری را انجام میداد.

۳- اختلاف کارگر ساده و ماهر از بین نرفت چون این عین بی عدالتی است.

۴- مالکیت خصوصی از بین رفت ولی در دست قدرتی برتر از سرمایه دار قرار گرفت یعنی در دست دولت.

۵- ابتدا پول از بین رفت و واحد روزشمار کار بنام ترود بوجود آمد ولی چون بسیار ابتدایی و ساده بود و جوابگوی جامعه نبود دوباره پول روی کار آمد و بانک هم برای انتشار اسکناس روی کار آمد و در نتیجه ی آن برقراری آزادی بازرگانی بوجود آمد.

۶- دولت نه تنها از بین نرفت بلکه بر عکس کشورهای سرمایه داری روز به روز قوی تر شد.

۷- در مورد خانواده با افزایش بچه های رها شده و فساد و فحشا و اینکه بیش از نیمی از ازدواج ها منجر به طلاق شد به همین علت در سال ۱۹۴۹ محدودیت هایی را برای طلاق وضع کردند و مردم را تشویق به تشکیل خانواده کرده و آن را مایه افتخار دانستند.

۸- در زمینه وحدت جهانی با سیاست های غلط رهبران کشورهای کمونیستی تابع شوروی یکی پس از دیگری مستقل شدند مانند: یوگوسلاوی -مجارستان - چین و

۹- مورد آخر اینکه مردم و کارگران نه تنها آگاهی به دست نیامدند و از خود بیگانگی بیرون نیامدند بلکه بر اثر اطاعت مطلق و بی چون و چرا از دستورات حزب کمونیست در وضعی بدتر از دوران قبل و حتی کلیسا قرار گرفتند چون که حزب هر گونه تجسس و فکر را ممنوع می کرد.

تناقضات مارکسیسم

مارکسیسم، هم ادعای آن دارد که ایدئولوژی طبقه کارگر به عنوان انقلابی‌ترین طبقه جامعه است و هم مدعی است که علم شناخت قوانین حاکم بر جامعه و اندیشه انسانی است و بدینسان خود را به عنوان امری قطعی و یقینی مطرح می‌کند؛ حال آنکه این یقین‌گرایی به هیچ روی با روش شناسی و معرفت‌شناسی نسبی انگارانه آن سازگاری ندارد.

مارکسیسم مخالف نظام سرمایه داری لیبرال است و خواهان الغای مالکیت خصوصی و برقراری اقتصاد با برنامه دولتی سوسیالیستی است. مارکسیسم اگر چه داعیه انقلابی‌گری علیه جامعه سرمایه داری دارد، اما به دلیل ماهیت مدرنیستی و اومانیستی‌ای که دارد، صورت سوسیالیسم مدرن را جانشین لیبرالیسم مدرن می‌کند و راه حل آن به هیچ روی خارج از مرزهای مدرنیته را در نمی‌نوردد و لذا حقیقتاً انقلابی نیست و اگر چه لیبرال - سرمایه داری را نفی می‌کند، نهایتاً به اثبات صورتی دیگر از مدرنیته و اومانیسم می‌پردازد.

مارکسیسم یک ایدئولوژی بشرانگارانه و الحادی است که معتقد به حاکمیت قوانین برخاسته از عقل نفسانیت مدار بشر مدرن است منتها مارکسیسم به اصالت اراده معطوف به قدرت جمعی معتقد است درحالی که لیبرالیسم به اصالت حاکمیت اراده نفس فردی بشر باور دارد.

مارکسیسم اگر چه شعار عدالت و نفی استثمار سر می‌دهد، اما در واقع با تأکید و خود بنیادی نفسانی بشر موج استثمار و از خود بیگانگی سرمایه سالارانه - منتها در شکل سرمایه داری دولتی به جای سرمایه داری خصوصی است